

مشخصات کلی شخصیت فرد در

دوران بلوغ

از : دکتر رضا شاپوریان استاد روان شناسی دانشگاه پهلوی

که او را از سایر انسانها متمایز و مشخص میسازد. و موضوع اخیر همان چیزی است که ما هنگام صحبت عادی و روزانه درباره شخصیت از این کلمه افاده میکنیم، بخصوص وقتیکه در مقام مقایسه شخصیت دوفرد برمیآئیم. همانطور که از نظر بیولوژیکی، سلولهای بدن آدمی در هر لحظه دستخوش تغییر و تحول میگرددند: - سلولهای از بین میروند و سلولهای جدیدی جای آنها را میگیرند، بی آنکه خود انسان بتواند نسبت بدین تغییر و تحولات شاعر باشد، در زمینه شخصیت هم آدمی، در هر لحظه دچار دگرگونی است بی آنکه بدان توجه داشته باشد. دگرگونیهاییکه از سختتاش بکمال نزدیک ساختن هر چه بیشتر فرد است. بقول «گوته» متفکر و شاعر آلمانی: « هیچ لحظه ای از زندگی من و شما سپری نمیشود مگر اینکه مادر آن لحظه کاسلتر، دقیقه ر وداناترنشوم»:- این گفته بالاخص وقتی بهتر روشن میشود که ما با فیلسوف انگلیسی «جان لاک» هم عقیده شویم که: «معرفت ناشی از تجربه است». عبارت دیگر تجارب هر فرد از دنیای خارج که بکمک حواس او کسب میگردد دانش و شناسائی او را نسبت به محیط زندگیش موجب میگردد و چون فرد در طول حیات خود مدام سرگرم تجربه اندوختن است بنابراین

«آپورت» (G. Allport) یکی از نخستین روان شناسانی که در زمینه شخصیت انسانی مطالعات گرانبهرانی انجام داده است شخصیت را بدینگونه تعریف میکند که:

«شخصیت عبارت است از سازمان متغیر سیستم های روانی هر انسان که نحوه سازگاری ممتاز و مشخص او را در برابر امکانات محیط زندگی شخصیش تعیین میکند.»

«وارن» (H.C. Warren) یکی دیگر از روان شناسان آمریکائی معتقد است که «شخصیت عبارت از سازمان کلی ذهنی هر انسان در هر مرحله از رشد است.»

نباید تصور شود که تنها این دو روان شناس کوشیده اند شخصیت را تعریف کنند بلکه باید گفت که تعاریف شخصیت باندازه تعداد روان شناسانی است که در این زمینه صاحب نظر میباشند. و چون تعداد این روان شناسان بشمار است بنابراین تعاریفی هم که از شخصیت شده متفاوت، مختلف و متنوع است. ولی توجه دقیق بر روی دو تعریف فوق و همچنین هر تعریف دیگری از شخصیت نکات زیر را روشن میکند که: اولاً شخصیت یک سازمان کلی متغیر است که در هر لحظه از زمان تغییر میپذیرد، ثانیاً یک نحوه سازگاری است با شرائط و امکانات حیاتی فرد و ثالثاً خصوصیتی است مختص بیک فرد

بطور مداوم معرفتش نیز افزون‌تر می‌گردد و در نتیجه شخصیتش طریق کمال می‌سپارد . بطور کلی زندگی آدمی را از بدو انعقاد سلول نطفه‌ای در رحم مادر تا رسیدن بدوران کهولت و مالا چشم بستن از زیباییهای حیات ، بدورانهای مختلف تقسیم کرده‌اند و برای هر یک از این دوره‌های مختلف خصوصیات رشدی و روانی مشخصی قایل شده‌اند و شاید «وارن» هم که تعریف فوق را بصورت سازمان کل ذهنی هر فرد در هر مرحله از رشد موجه‌ترین تعریف شخصیت دانسته است همین موضوع را در نظر داشته است . ولی باید توجه داشت که تقسیم زندگی انسانی بدوره‌های مختلف از قبیل کودکی ، دوره بلوغ ، شباب ، پختگی و غیره تقسیمی است کاملاً اعتباری و قرار دادی و نمیتوان آنرا یک تقسیم‌بندی منطقی دانست زیرا سلوک و رفتار آدمی و در نتیجه شخصیت و رشد و تکامل روانی فرد، در واقع بر رویهم در حکم سلسله زنجیری است که حلقه بحلقه در یکدیگر وصل شده است و انفصال آن حاقات از یکدیگر در حکم انفصال و گسستن زنجیر است .

برای تقسیم کردن زندگی بدوره‌های مختلف و مشخص از یکدیگر کوششهای زیادی شده و نظرات مختلفی ابراز گردیده است . شاید از نظر ادبی مشهورترین این تقسیم‌بندیها از آن «شکسپیر باشد» که حیات انسانی را بهفت دوره بترتیب زیر تقسیم کرده است : «کودک - طفل دبستانی ، دل داده دوران بلوغ ، سر باز یاسرد کاسل - قاضی یا مرد نیمه عمر ، پیرو فرتوت و سرانجام خرفت و کودک ثانی» یکدسته از روان‌شناسان دوران زندگی

را بدینگونه مشخص کرده‌اند :

- ۱ - دوره جرمی : دوهفته اول پس از انعقاد نطفه
 - ۲ - دوره جنینی : ۲ تا ۶ هفته پس از انعقاد نطفه
 - ۳ - دوره رحمی : از ۶ هفتگی تا هنگام تولد
 - ۴ - نوزاد : ۲ هفته اول زندگی
 - ۵ - کودک : ۲ سال اول زندگی
 - ۶ - طفل ماقبل دبستانی : ۲ تا ۶ سالگی
 - ۷ - کودک در دوره اول دبستان : ۶ تا ۹ سالگی
 - ۸ - کودک در دوره دوم دبستان : ۹ تا ۱۲ سالگی
 - ۹ - کودک دبیرستانی : ۱۲ تا ۱۵ سالگی
- دوران اخیر را میتوان دوران بلوغ هم نامید زیرا تقریباً در این دوره است که کودک بسرحد بلوغ میرسد و ظواهر و آثار این دوره بخصوص در وجود او و در رفتار او بچشم می‌خورد .

همانطور که «فیلیپ لرش» (Ph. Lersch)

روان‌شناس معاصر آلمانی متذکر شده است شاید بهترین نوع تقسیم‌بندی زندگی انسانی آن باشد که اساسش بر دگرگونیهای طبیعی مناسبات فرد با محیط اطرافش پایه‌گذاری شده باشد زیرا چون محیط و موجود زنده بر رویهم تأثیرات متقابل دارند ، شک نیست که تغییر روش انسان در برابر محیط ، نشانه‌ای از تغییرات درونی او خواهد بود و میتواند در کمال وضوح دگرگونی و رشد و تکامل موجود انسانی را از نظر روانی در طول زمان بیان سازد .

نخستین روان‌شناسی که با توجه بدین



اصل، طبقه‌بندی جدیدی در زندگی کودک بوجود آورد، روان‌شناس آلمانی (اسو - ال‌کروه) «O. Kroh» می‌باشد. «کروه» معتقد است در طول جریان رشد و پرورش کودک، دو دوره کاملاً مشخص قابل مشاهده است که میتوان آنها را به «دوره‌های اعتراض» نامگذاری کرد. نخستین دوره اعتراض بین سنین ۲ تا ۴ سالگی کودک است. در این دوره کودک شروع بشناختن خود میکند و میکوشد برای اولین بار اراده خود را در برابر اراده دیگران نشان دهد. برزبان آوردن لفظ «من» و تشخیص دادن «من» از «جزمن» از پدیده‌های این دوره است. دومین دوره اعتراض از نظر زمانی درست قبل از شروع «دوران بلوغ فکری» قرار گرفته است، بعبارت دیگر در فاصله سنین ۱۲ تا ۱۴ سالگی. در این دوره است که موجود انسانی میکوشد شخصیت خود را در برابر سایر انسانها نشان دهد و سعی میکند جای خود را در اجتماع باز کند.

باتوجه بدین دو دوره «کروه» در زندگی کودک سه دوره مشخص از یکدیگر بشرح زیر اشاره میکند:

۱ - دوره اولیه کودکی (از زمان تولد تا نخستین دوره اعتراض).

۲ - کودک دبستانی (دوران بین دو دوره اعتراض)

۳ - بلوغ روانی (بعد از دومین دوره اعتراض تا رسیدن به بلوغ روانی).

«کروه» هر کدام از این سه دوره را نیز به سه دوره دیگر تقسیم و برای هر یک از این دوره‌های ثانوی هم مشخصات چندی بیان میکند. تعیین سن معینی برای هر یک از این دوره‌ها کاری است بسیار مشکل زیرا بنظر «کروه» پرورش روانی هر انسان نسبت بسایر

گرچه این تقسیم‌بندی بنظر بهیچار قابل قبول می‌آید ولی همانطور که فوقاً اشاره شد هر نوع تقسیم‌بندی که از زندگی کودک بعمل آید قرار دادی خواهد بود و نمیتوان بدانها جنبه منطقی داد .

خواه زندگی انسانی را بدورانهای مختلف و مجزا از یکدیگر تقسیم کنیم و خواه آنرا بصورت جریان متصل و غیرقابل تفکیکی در نظرگیریم ، در هر دو صورت در طول حیات آدمی ، از بدو و شروع تا رسیدن بکمال ، ما بدوره بالنسبه کوتاهی برخوردار می‌کنیم که دارای خصوصیات و مشخصات مخصوص بخود میباشد ، بطوریکه میتوان درکمال وضوح این دوره را نسبت بدوره‌های ما قبل و ما بعدش مشخص ساخت . این دوره همان دوره بلوغ یادوران استحاله است که مرزی است بین کودکی و جوانی ، برزخی است بین گذشته و آینده و پرتگاهی است که عبور از آن مستلزم داشتن بصیرت کافی و کمک و راهنمایی خارجی است ، نه کمک و راهنمایی تحمیلی بلکه کمک و هدایتی که نوجوان دوران بلوغ بطیب خاطر آنرا بپذیرد و بدان‌گردن نهد .

بطورکلی دوران بلوغ یک دوران بحرانی و پرتلاطم است . نه تنها در کشورهای صنعتی و پیشرفته مثل آمریکا و انگلستان یا آلمان و فرانسه ، بلکه حتی در کشورهای عقب افتاده و در کشورهای در حال توسعه و رشد نیز ظواهر و عوارض این بحران در دوران بلوغ آشکارا بچشم می‌خورد . این مسئله بکومک مطالعات داسته‌داری که توسط دانشمندان علوم اجتماعی ، بخصوص روان‌شناسان متخصص در زمینه روان‌شناسی

کودک و روان‌شناسی دوران بلوغ انجام گرفته ، ثابت شده است . مطالعه کلی آثار ادبی در سطح جهانی نشان میدهد که تقریباً سالهای بین ۱۱ تا ۱۸ سالگی در میان همه اقوام و جوامع بشری بسالهای طوفانی و پرفشار نامگذاری شده است و از این دوره چه در محاورات روزانه و چه در اشعار و داستانها با همین خصوصیات یا دگر دیده است . بقول «اشپرانگر» متفکر اجتماعی آلمانی : «انسان خاطرات هیچ دوره از زندگیش را زودتر از خاطرات دوران بلوغ فراموش نمیکند» . حق با «اشپرانگر» است ، زیرا دوران بلوغ پر است از اضطراب ، دلهره ، احساسات جدید و افکار تازه . ورود بدنثانی است نا آشنا و پرتوهم و تاریک . راهی است پر پیچ و خم و پس طویل که کودک دیروز و جوان فردا در آن بدون کمک دیگران پانواده است و گاهی چشم بسته پیش میرود تا بلکه موفق شود بپایان آن نزدیک‌گردد . همه تجربیاتی که این موجود دوره استحاله در طی این سفر طولانی بدست می‌آورد شیرین و دل‌انگیز نیست . مجموعه خاطرات تلخ و رنج‌آور این سفر شاید بردقایق دل‌انگیز و با نشاط آن چه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت برتری داشته باشد . و شک نیست که ذهن آدمی علاقه‌ای به ضبط خاطرات تلخ ندارد . اگر فراموشی‌گاهی تاثر آور است ولی ارزش مثبت آن این است که اکثر اوقات جان آدمی را از چنگ بسیاری از ناراحتیها و غمها که تحملش بسیار مشکل است رهائی میبخشد .

گفته «اشپرانگر» سببی بر زود فراموشی کردن خاطرات دوران بلوغ را «نیچه» بطرز دیگری و با بیانی طنز آمیز بیان کرده است که :

«خاطراتم می‌گویند تو این کار را انجام



داده‌ای ولی غرورم میگوید که من این کار را انجام نداده‌ام و در نتیجه خاطراتم ساکت و غرورم پیروز میشود» و این گفته «نیچه» میرساند که خاطرات دوران بلوغ همیشه خود بخود و بطور طبیعی فراموش میشوند بلکه این غرور ماست که بماحکم میکند این خاطرات را که بیشتر اوقات برایمان رنج آور است از یاد ببریم، گویانکه بعضی اوقات این فراموش کردن‌های ارادی و عمدی که با توسل فشار صورت میگیرد دقت بسیار گرانی تمام میشود و موجبات ناراحتی‌های بسیاری را فراهم میسازد.

علمای از متفکرین علوم طبیعی مشکلات دوران بلوغ را مربوط به تغییرات فیزیولوژیک خاص این دوره میدانند در صورتیکه متفکرین اجتماعی این مشکلات را زائیده زندگی ماشینی و ناراحتی‌هایی میدانند که فرهنگ هر جامعه برای جوانان بوجود میآورد.

سه‌مترین این مشکلات عبارتند از استقلال یافتن فرد، آشنائی با غیره‌جنس، آمادگی جهت انتخاب شغل و ناراحتی‌های دیگری از این قبیل. نتیجه تحقیقات اجتماعی نشان داده است در فرهنگ‌هایی که افراد آن تاب‌دین حد مجبور نیستند توقعات سخت جامعه را در دوران بلوغ تحمل نمایند بحران‌های دوره بلوغ کمتر است.

گرچه تغییرات فیزیولوژیکی هم‌زمان با دوران بلوغ، بخصوص ترشحات غدد داخلی و بالاخص افزایش ترشحات غده هیپوفیز سازگاری نوینی را ایجاد میکنند و نوجوان دوران بلوغ را تحت تأثیرات خود قرار میدهند ولی همان‌طور که «بندیکت» (Bendict) متذکر شده است ناراحتی‌های دوران بلوغ مربوط به تغییرات فیزیولوژیکی نیست بلکه بیشتر بخاطر فشاری است که فرد در درون خود جهت

سازگاری با محیط زندگی و شرایط و امکانات جدیدش احساس میکند.

اجتماع در هر دوره زندگی از فرد توقعاتی دارد که فرد چه بخواهد و چه نخواهد مجبور بانجام آنها میباشد. سرپیچی از قوانین و مقررات اجتماعی در حکم خروج و عصیان بر علیه ارزش‌های مورد احترام جامعه است که فرد در آن زندگی میکند و جای گفتگو نیست که اجتماع بی‌اعتنائی و تسامح فرد خاطی را بدون کیفر نخواهد گذاشت و دوران بلوغ دوره ایستکه فرد آسانتر و بی‌خیالتر از هر دوره دیگری نسبت بمعتقدات اجتماعی نایبنا می‌گردد و در نتیجه مشکلات زیادی برای خود بوجود میآورد. نیازهای اجتماعی که فرد مجبور بارضای آنها میباشد در همه جوامع بشری مشابه

نیستند بلکه فرهنگ‌های مختلف نیازهای مختلف دارند. برای مثال مناسبات زن و مرد در جوامع اروپائی سهل و سادگی بیشتری دارد تا در کشور ما. و یا بیان نیاز جنسی، که در بین افراد قبایل سامسون ابرازش کاملاً موجه و پذیرفتنی است در صورتیکه در اجتماعات ما، حتی بکنایه صحبت کردن درباره‌اش نیز در حکم «تابو» است. و بطوریکه از نتایج تحقیقات علمای اجتماعی برمیآید در اجتماعاتی که افراد کم کم بر موز دوران بلوغ، آشنایی شوند بحرانهای این دوره دارای شدت وحدت کمتری است.

از مهمترین مشکلات نوجوان دوران بلوغ سازگار شدن او با قوانین اجتماعی و درک ارزشها و تطبیق دادن خود با آنهاست. ناراحتی دیگر این است که نوجوان این دوره میخواهد جای خود را در اجتماع باز کند و بگفته ساده‌تر اظهار وجود نماید ولی بالغین یعنی بزرگترها هنوز او را قبول ندارند

و در کمال بی‌اعتنائی وجودش را نفی میکنند و همین مسئله است که در وجود نوجوان ایجاد خلجان و ناراحتی میکند. دوران بلوغ یک دوره متزلزل و ناپدار است زیرا فرد هنوز نه یک فرد بالغ است و نه یک کودک کامل و بر اساس همین تزلزل هم هست که اعتماد بنفس فرد در این دوره بسیار کم است. در این دوره است که فرد بدنبال چیزی است که باید باشد چیزی که برای خودش هم روشن نیست که چیست؟ مسئله‌ای که در روان شناسی شخصیت بنام ego identity معروف است اصطلاحی که باشکال میتوان آنرا به فارسی ترجمه کرد.

بقول «اریک اریکسون» (E. Erikson) نوجوان دوران بلوغ در جستجوی «خودچه‌مانی» است یعنی بدنبال پاسخی است برای این سؤال: «که چه است؟» و این مسئله مسئله بسیار مهمی است که آدمی بفهمد چیست؟ کیست و چه نقشی در اجتماع دارد، کودک است یا بالغ است، بگذشته تعلق دارد یا بآینده و سرنوشت حالش چیست؟ و همین عدم شناسائی نسبت بوضع حالش هم هست که نوجوان دوران بلوغ را متزلزل، متکی، نامطمئن، متعرض و نفی‌کننده تمام ارزشها و قوانین اجتماعی میسازد.

در عالم سینما هنرمند فقید «جمیزدین» بهتر از هر کس دیگری نمایشگر بحرانهای دوران بلوغ بود، بخصوص در دو فیلم: «و آنها نمیدانند چه میخواهند» و «آنطرف بهشت».

اکنون بطور اختصار درباره مشخصات کلی شخصیت در دوران بلوغ صحبت میکنیم. مشابه با سایر دورانهای رشدی زندگی انسانی، دوران بلوغ را نیز میتوان به سه مرحله تقسیم کرد. هر یک از این سه گانه دوران بلوغ نیز دارای خصوصیات مختصه- ایست که مادرکمال ایجاز بذکر آنها میپردازیم. ولی همانطور که قبلاً گفته شد چه این تقسیم‌بندی و چه هر تقسیم‌بندی دیگری که ما از جریان زندگی و یادوره‌ای از دوره‌های مختلف زندگی بکنیم امری است قراردادی و پایه و اساس مستقن علمی نخواهد داشت.

قسمت دوم این مقاله را شماره بعد ملاحظه فرمایند.